



آیین بزرگداشت زنده‌یاد محمود حکیمی نویسنده و پژوهشگر برجسته حوزه کودک و نوجوان



10.30484/jii.2026.3383

• استناد: آیین بزرگداشت زنده‌یاد محمود حکیمی، پژوهشگر حوزه کودک و نوجوان، مجله مطالعات ایرانی - اسلامی، (۲) ۱۶، ص ۱۰۸-۱۳۳.

محمود حکیمی از نویسندگان پُرکار و تأثیرگذار ادبیات کودک و نوجوان ایران است که بخش قابل توجهی از زیست و فعالیت‌های علمی خود را به نگارش آثار تاریخی، دینی، تربیتی و داستانی اختصاص داد. هدف اصلی او در برگ برگ نوشته‌های فاخرش ارتقای آگاهی تاریخی، تقویت هویت ملی و دینی و انتقال ارزش‌های اخلاقی به نسل جوان بود و بس. سادگی زبان و نثر روان، استناد به منابع تاریخی معتبر، روایت آنها در ساختار داستان، توجه به آموزش غیرمستقیم، تقویت هویت دینی و ملی از مهم‌ترین شاخص‌های کتاب‌های به یادگار مانده از وی به شمار می‌آیند.

محمود حکیمی ۹ شهریور ۱۳۲۳ در تهران دیده به جهان گشود. وی از چهره‌های تأثیرگذار عرصه پژوهش در تاریخ اسلام و ادبیات ایران و به‌ویژه داستان‌نویسی برای کودکان و نوجوانان است. حکیمی رشته زبان انگلیسی را در دانشگاه تربیت‌معلم گذراند و سپس برای ادامه تحصیلات به انگلستان رفت و در بازگشت به‌عنوان آموزگار، و سپس مدرس در مراکز تربیت‌معلم به تدریس پرداخت و در کنار نویسندگی، ترجمه و پژوهش با نهادهای فرهنگی و انتشاراتی گوناگون همکاری داشت.

وی تا سال‌های پایانی عمرش متون آموزشی و پژوهشی گوناگونی را در حوزه تاریخ اسلام و ایران منتشر ساخت که در میان نوجوانان جایگاه خاصی داشت و در جان‌ودل آنها خوش نشست. از این‌رو می‌توان او را از پایه‌گذاران ادبیات دینی نوجوانان در ایران به شمار آورد.

سوگمندانه این نویسنده توانمند در روز جمعه ۳۰ شهریور ۱۴۰۳ در هشتادسالگی، دیده از جهان فروبست و پیکرش در قطعه نام‌آوران بهشت‌زهرای تهران به خاک سپرده شد.

اما کتاب سرود رهایی که قالب تاریخ شفاهی دارد، عنوانی برگرفته از کتاب سرودهای رهایی محمود حکیمی است. سرود رهایی: تاریخ شفاهی محمود حکیمی، اثری است که می‌کوشد تا در چهارچوب گفت‌وگو، زندگی و چهره یکی از نویسندگان نامی حوزه کودک و نوجوان را به‌گونه‌ای منسجم بازسازی

نماید. غلامرضا امیرخانی اثر حاضر را در هفت فصل و یک پیوست و مجموعه‌ای از گفت‌وگوها، یادداشت‌ها و روایت‌های حکیمی فراهم آورده است. سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران برای بزرگداشت و تقدیر از تلاش‌های علمی و ماندگار زنده‌یاد محمود حکیمی و رونمایی کتاب سرود رهایی، به قلم دکتر غلامرضا امیرخانی، در تاریخ ۲۳ مهرماه ۱۴۰۴ با حضور گروهی از اهالی قلم، اساتید حوزه علمی و دانشگاه، پژوهشگران حوزه ادبیات کودک و نوجوان و دوستان و آشنایان خانواده گرامی ایشان، مراسمی را در مرکز همایش‌های بین‌المللی سازمان برگزار کرد.^۱ در این آیین پس از قرائت آیاتی چند از قرآن مجید، جناب آقای مهدی کاموس، نویسنده و پژوهشگر، به‌عنوان کارشناس و مدیر نشست با خوشامدگویی به حاضران، یاد ایشان را گرامی داشت و این‌گونه سخن گفت:



استاد محمود حکیمی خاطره‌ساز بود

به قول استاد علامه محمدتقی جعفری «ثمره زندگی ما مرگ است.» البته این جمله پُرمغز و سنگین را باید از ایشان شنید؛ اما مرگ برای بازماندگان به‌خصوص خانواده، احبا، اختیار و علاقه‌مندان دو ثمره بر جای می‌گذارد: یکی فقدان و دیگری خاطره. فقدان با مرور و گذر زمان و ایام کمرنگ می‌شود و با مشاهده و مرآورده با

۱. با سپاس از سرکار خانم رؤیا سلیمی که متن گزارش نشست را آماده کردند.

بازماندگان، رفتن بر سر مزار، دادن خیرات، برگزاری سالگردها و گاهی دیدن رؤیاهای صادقانه یا تماشایی در جهان کشف و شهود تسکین می‌یابد و روزبه‌روز و ماه‌به‌ماه و سال‌به‌سال فقدان و نبودن، تحمل‌پذیرتر می‌شود. اما خاطره، ورق دیگری است. خاطره با فقدان، پُررنگ می‌شود و فقدان، خاطره را بازسازی می‌کند. خاطره به بهانه‌ای به یاد می‌آید و خود بهانه‌ساز می‌شود؛ بهانه‌ساز دل‌تنگی و یاد و تداوم حضور! خاطره، فقدان را بازسازی می‌کند، اما به حضور منتهی می‌شود. خاطره، خودش را تحمیل می‌کند، تطهیر می‌کند، تسخیر می‌کند، تکمیل می‌کند تا جایی که شک می‌کنی این خاطره چقدر معتبر است؛ خاطره، تداوم حضور است.

هرقدر که از سفرکرده‌ها، و به تعبیر زنده‌یاد استاد جهانگیر خسروشاهی «عبورکرده‌ها»، یادگاری و ارث داشته باشی، هیچ‌کدام مانند خاطره، شخصی و ملکی نیست! خاطره از اشخاص، مکان‌ها و رویدادها نسبت به آنها حق می‌آورد؛ حق مالکیت و حق روایت! ما به‌اندازهٔ خاطره‌ای که از افراد و مکان‌ها و ... داریم، می‌توانیم دربارهٔ آنها بگوییم.

استاد محمود حکیمی، خاطره‌ساز بود. او از تاریخ، خبر، واقعه و گاهی احساس، برای ما خاطره می‌ساخت. آری، استاد محمود حکیمی «انسان خاطره» بود. او با نبوغ، دانش، خلاقیت، زبان چهره و بدن و لحن به‌یادماندنی‌اش از هر ذره‌ای خاطره می‌ساخت.

از استاد محمود حکیمی خاطره که نه «خاطره‌ها» داریم و شک ندارم که هرگاه بخواهیم، می‌توانیم صدا و لهجه و کلمات انحصاری و کلیدواژه‌های او را در ذهن و یادمان احضار کنیم. هجوم خاطره‌ها، داغ فقدان و حضور را توأمان تداوم می‌دهد. حالا یک سال از فقدان ظاهری و «عبور» استاد محمود حکیمی گذشته و سال که نه سال‌ها، قرن‌ها و دوره‌های تاریخی! اما شگفتا که حضور پُر مهر استاد برقرار است. سالگرد، این پیام را می‌دهد که حضور ادامه دارد. خداوند بر درجات استاد ما بیفزاید. آ سید مهدی قوام که از روحانیون تراز اول تهران در دههٔ چهل و البته موردعلاقه و الگوی استاد ما بود، در تعبیر «أَذْكُرُوا مَوْتَائِمَ بِالْخَيْرِ» می‌گفت: مقصود این نیست که از رفته‌ها، به نیکی یاد کنیم، بلکه تعبیر این است که نیکی‌های مرحوم را بگوییم.

و حالا ما اینجا جمع شده‌ایم برای یاد نیکی‌های انسانی که پیرو «مکتب محبت» بود.

استاد محمود حکیمی از چهار چیز نفرت داشت و به چهار چیز عشق و محبت می‌ورزید. استاد از «فقر»، «شکنجه»، «مُریدسازی» (و مریدپروری و مریدبازی)

و از «انسان بی تفاوت» نفرت داشت. او فقر را اُبْثَةُ «بی‌عدالتی» و شکنجه را اُبْثَةُ «عدم آزادی» و مُریدبازی را اُبْثَةُ «سوءاستفاده» و انسان بی تفاوت را محصول «جهل و غفلت» می‌دانست. از این‌رو، به دنبال عدالت، آزادی، صداقت و آگاهی بود و به این چهار چیز عشق می‌ورزید.

اما همه ما می‌دانیم که استاد محمود حکیمی عاشق اهل بیت (ع) بود. او اهل بیت (ع) را تجلی صفات الهی و خدایی بر روی زمین، و دین را ضرورت تدبیر برای سعادت زندگی بشر تلقی می‌کرد. رمز اهل بیت (ع) را در «اسلام محبت» و عشق به خدا از «رهگذر عشق به انسان‌ها» می‌دانست. او جان و آبروی انسان‌ها را مهم‌ترین جنبه‌های انسانی و زندگی می‌دانست. استاد حکیمی با کسانی که ترس در دل انسان‌های آزادمش می‌زایند و آبروی انسان‌ها برایشان بازیچه است، در ستیز بود.

عشق به انسان، او را به تاریخ و داستان زندگی انسان‌ها کشانده بود. استاد ادبیات را میدان آزادی و نمایش حق می‌دانست؛ میدانی که رنج‌های انسانی را نمایش و کاهش می‌دهد. پایداری می‌آفریند و با آگاهی انقلابی در دل‌ها می‌سازد و عشق و محبت می‌آفریند. از این‌رو داستایوفسکی را می‌ستود، هوگو را عظیم می‌دانست، فردوسی را سترگ می‌دانست و ارجمند، و خود را در مدرسه سعدی و مولانا و عطار می‌دید. اما از همه مهم‌تر اینکه استاد حکیمی سعادت بشر را در نظام یاددهی و یادگیری و رسیدن به آگاهی می‌دانست و رمز یاددهی و یادگیری را در «محبت» کشف کرده بود. استاد بارها می‌گفت: «بدون محبت آموزشی رخ نمی‌دهد.» می‌گفت: «در شگفتم از معلم و نویسنده‌ای که دیگران را از صمیم قلب دوست ندارد و توقع یاد گرفتن از آنها دارد.»

او انسان‌ها، طبیعت، و محیط‌زیست را عمیقاً دوست داشت و محو آفریننده آنها و منتظر امام زمان (عج) بود.

از فرانکلین تا پیام شادی

در ادامه، نخستین سخنران مراسم، حجت‌الاسلام میر ابوالفتح دعوتی (نویسنده و مدرس حوزه علمیه) از نحوه آشنایی خود با محمود حکیمی چنین گفت:



با عرض سلام خدمت حضار محترم، خواهران گرامی، برادران عزیز، همه حضار محترم که خدمتشان ارادت داریم، سال‌ها در خدمتشان بوده‌ایم. مفتخر هستم که به دعوت جناب دکتر امیرخانی در این جلسه ما هم باشیم و از مرحوم مغفور جناب آقای محمود حکیمی یاد کنیم. برای من افتخاری است و موقعیت خوبی است. ان شاء الله که همه آقایان از این جلسات بهره‌مند شوند و برگزاری این یادبودها بسیار مهم است.

من در سال شاید پنجاه یا چهل و نه با مرحوم حکیمی آشنا شدم. آشنایی ما در دارالتبلیغ اسلامی بود. آنجا محل آنسی برای نویسندگان مذهبی بود. بنده هم یک مقدار شلوغ‌کار بودم. گاهی کارهایی بزرگ‌تر از خودم را انجام می‌دادم. یکی از اقدامات، راه‌اندازی مجله پیام شادی بود. مجله پیام شادی سعی می‌کرد در برابر انتشارات فرانکلین باشد. انتشارات فرانکلین در تمام ایران، مدارس، استان‌ها، دبیرستان‌ها، دانشگاه‌ها و مراکز فرهنگی حضور خیلی جدی داشت. از سال سی، سی و یک یا بعد از کودتای ۲۸ مرداد، آمریکایی‌ها آمدند و جای انگلیسی‌ها را گرفتند. فرانکلین مؤسسه بزرگی در آمریکا بود و موقوفات خیلی زیادی برای همه

کشورها به خصوص کشورهای به اصطلاح ما خاورمیانه داشت و یکی از این شعب در ایران بود. آنها فعالیت بسیاری داشتند. با سرمایه‌های خوب و نویسندگان برجسته و بسیار عالی مطالبی می‌نوشتند که در تمام حوزه‌ها مطرح می‌شد. همین که اسم فرانکلین روی کتابی می‌آمد، برای تبلیغات آن کتاب کافی بود. خیلی کتاب چاپ کردند. شمار آنها از چندین هزار نسخه هم فراتر بود. کتاب‌های خوب، علمی و مرجعی را منتشر می‌کردند. نفوذ آنها در میان دانش‌آموزان بسیار زیاد بود.

همین کار را در عربستان سعودی مؤسسه «عبیکان» انجام داد. عبیکان برای تاریخ اسلامی مطالبی نوشته و منتشر کرده که کتاب‌های شیعه در برابر آن ضعیف محسوب می‌شود، مثلاً اگر شخصی می‌خواست تاریخ زندگی حضرت علی (ع) را ببیند، باید به کتاب‌های این مؤسسه در عربستان سعودی مراجعه می‌کرد، مثلاً اگر ما می‌گوییم در صفین چنین جنگی شده است، آنها در آثارشان این محل را معین کرده و آن را به دقت مورد توجه قرار داده بودند. کارهای علمی‌ای کردند که به‌عنوان مرجع محسوب می‌شد.

انتشارات فرانکلین نیز همین ویژگی را داشت. ما در برابر انتشارات فرانکلین، با راهنمایی حاج آقای برقی، مرحوم بهشتی و مرحوم باهنر، به نوشتن ترغیب و تشویق شدیم. ما در دارالتبلیغ به پژوهش و نگارش می‌پرداختیم. آقای حکیمی در آنجا با ما همکاری شد. من خودم می‌نوشتیم. اما یک نفر نمی‌توانست همه مطالب را بنویسد. از این رو، از آقای حکیمی و نقدی خواهش کردیم تا در نگارش مطالب یاری برسانند. در نهایت با همکاری سه یا چهار نویسنده این مجله راه افتاد و در مؤسسه دارالتبلیغ مرحوم آقای شریعتمداری اداره می‌شد. ماهی صد هزار نسخه منتشر می‌کردیم که این توزیع نیز عموماً در مدارس اسلامی صورت می‌گرفت. بالاخره ما در حد توان خود به رویارویی فرهنگی با مؤسسه فرانکلین پرداختیم.

مرحوم خسروشاهی هم مجلاتی داشت و با مکتب اسلام همکاری می‌کردند. این اقدامات در برابر فرانکلین و دیگر مؤسساتی صورت گرفت که با دیانت مشکل داشتند. دعوتی افزود: آثار بسیاری مانند تاریخ تمدن از ایشان باقی مانده است که به قول ایشان «تاریخ انسانیت» نام گرفت و در ۲۱ جلد به چاپ رسید. اگر کتاب‌های ایشان را ببینید، سهم مهمی در انقلاب داشت. هر داستان ایشان پیوندی با انقلاب داشت. در ادامه ایشان از سوی رژیم مورد تعقیب قرار گرفت و نتوانست در ایران بماند و به‌ناچار از کشور خارج شد. اما سهم مهمی در تاریخ و ادبیات ما دارد و به‌خصوص اهتمام بسیاری نیز نسبت به نوشتن برای کودک و نوجوان داشت. ان‌شاءالله که خداوند ایشان را رحمت کند و یاد و نامشان برقرار باشد.

از کتابخانه ملی سپاسگزارم که چنین جلسه مهمی را برقرار کردند و زمینه‌ای فراهم آوردند تا بار دیگر خاطرات ایشان را در ذهن ما زنده شود؛ و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

لزوم توجه به داستان‌نویسی به روش قرآن

در ادامه، دکتر الیاس کلانتری (قرآن‌پژوه و نویسنده) با تأکید بر اهمیت جایگاه داستان در شناخت معارف الهی گفت:



در جمع فضلا صحبت کردن سخت است و بنده شایستگی صحبت را ندارم. اما امر فرمودند و اطاعت می‌کنم. من صحبت‌م را در مورد یکی از آیات قرآن که به داستان‌نویسی هم مربوط است، آغاز می‌کنم. خداوند سبحان فرمود: «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ نَتْلُو عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ». «تلاوت می‌کنیم پی‌درپی بخشی از داستان موسی و فرعون را برای قومی که ایمان می‌آورند.» یعنی قصد فقط گفتن داستان نیست، بلکه استفاده از داستان برای آموزش به مؤمن است. آموزش اهل ایمان به وسیله داستان است. با وجود اینکه در قرآن کریم به‌طور مکرر صحبت از قصص انبیا شده و داستان‌های زمان نزول قرآن هم بسیار مطرح شده؛ اما متأسفانه داستان در جامعه ما جایگاه مناسبی ندارد. یکی از شخصیت‌هایی که داستان را به‌عنوان ابزار کار در آموزش مورد استفاده

قرار داد، مرحوم محمود حکیمی است. آشنایی من با ایشان از مقالات مجله وزین مکتب اسلام بود. از آنجا شیفته نوشته‌ها و اخلاق ایشان شدم. گرمی و حرارت برخورد‌های ایشان که مکرر برای زیارت حضرت معصومه (س) در قم مشرف می‌شدیم، بسیار لذت‌بخش بود. هم در راه و مسیر، بحث علمی مطرح می‌شد و هم در دفتر مجله مکتب اسلام مباحث علمی همچنان ادامه داشت. مجله وزین و گران‌قدری که متأسفانه اخیراً به دلیل مشکلاتی چند موقتاً تعطیل شده است. بعد از مجله به منزل آقای حاج علی‌اکبر مهدی‌پور می‌رفتیم که دهها جلد کتاب در باره امام زمان (عج) نوشته است.

می‌خواستم در این مجلس پیشنهاد کنم تا از فنون داستان‌نویسی با روش قرآنی بهره‌مند شویم. مکرر در کلاس‌های درس، در سطوح مختلف ارزش این نوع آموزش‌ها را امتحان کردیم. اصل موضوع، مورد تأیید اهل فضل بوده است. اما مایل هستم قدم عملی برداشته شود. از جناب آقای کاموس تقاضا می‌کنیم همچنان که در زمان حیات این مرحوم - البته اهل علم همواره حیات دارند - در نشر آثار استاد حکیمی نقش مهمی داشتند، اینجا هم پیش‌قدم شوند تا موضوع داستان‌نویسی بر مبنای روش قرآنی در جامعه بیشتر دنبال شود. کلاس‌هایی در فن نویسندگی تشکیل شود و ادبیات قرآنی بیشتر مورد توجه قرار گیرد. این مهم به تکریم اهل قلم نیز منجر خواهد شد.

آقای حکیمی این اواخر بارها یاد قیامت می‌کردند و خود را در آستانه مرگ می‌دید. مکرر در خصوص رفتن به جهان آخرت صحبت می‌کرد؛ آن هم نه با اندوه و ناراحتی، بلکه تنها به عنوان اینکه وظیفه علمی و اخلاقی ایشان چه سرنوشتی پیدا می‌کند. کلانتری ادامه داد: چاپ‌های مکرر، حدود یک میلیون از کتاب‌های ایشان سرمشقی است برای دیگر نویسندگان. کتاب سوگند مقدس ایشان بیش از ششصد هزار تیراژ داشته است. در جلسه‌ای که بعضی از شخصیت‌های آموزش و پرورش نیز حضور داشتند، بحث عدم علاقه مردم به کتاب‌خوانی مطرح شد. آقای حکیمی گفتند: «چرا باید علاقه به مطالعه داشته باشند؟ چه کاری برای ترغیب به مطالعه برای آنها صورت گرفته است؟ در بعضی از کشورهای اروپایی درس فیزیک را هم با داستان آموزش می‌دهند. چیزی که ما در آن پیش‌قدم بودیم. اما متأسفانه به فراموشی سپرده شده است. در آثار گذشتگان هم این کمبود وجود داشته است.»

مرحوم محمدتقی جعفری، رضوان الله تعالی علیه - می‌فرمودند که گروهی برای مصاحبه با ایشان به ایران آمده بودند. در ضمن سؤال و جواب‌ها پرسیدند که مشکل بزرگ انسان امروز چیست؟ مرحوم جعفری چنین پاسخ دادند: «مردم امروز مقصد

حیات را با جاده اشتباه گرفته‌اند. ما در جاده عالم هستیم. مقصد، جهان بعدی است. مقصد به کلی فراموش شده است.»

تقاضا دارم در این زمینه قدم برداریم. تنها تکریم و تجلیل از بعضی اهل قلم کفایت نمی‌کند. این نقیصه و کاستی را تا حدی می‌توان برطرف کرد. در دانشگاه زاهدان با معلمان قرآن صحبتی داشتیم. مسئول برنامه گفت: نمازخانه دور است. همین‌جا نماز بخوانیم. بنده گفتیم: به خاطر برقراری شکوه و جلال نماز، چند دقیقه پیاده‌روی که اشکالی ندارد. به کجا برمی‌خورد؟ وقتی رئیس دانشگاه، معاونان و اساتید برای اقامه نماز به سمت مسجد حرکت کنند، بر دانشجویان نیز تأثیر خواهد گذاشت. بنابراین، در عمل باید نشان دهیم. آنچه که گفتیم از فرمایش امیرالمؤمنین (ع) است: «تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ، فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ». یعنی: «خدا شما را رحمت کند! ندای الرحیل بلند شده» و فوت فلان انسان و دانشمند هشدار است. ما در مسیر سفر همیشگی هستیم.

در کلام دیگری در حکمت ۷۷ نهج‌البلاغه امام فرمود: «آه مِنْ قَلَّةِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ وَ عَظِيمِ الْمَوَدِّ». ما اگر قصد سفر یک‌روزه داشته باشیم، مقداری پول با خودمان می‌بریم. اگر این سفر چندین روز باشد، تجهیزات بیشتری می‌بریم. اگر سفر حجی بود، به اندازه آنچه مورد نیاز است، با خود کالا می‌بریم. حالا سفری ابدی و بدون پایان و به خواست خدا ورود به بهشت و همسایگی با انبیا علیهم‌السلام را در پیش داریم. اینجا نیاز به توشه بیشتری داریم. نهج‌البلاغه مختص جهان شیعه نیست. برای کل بشریت است. اگر نهج‌البلاغه را به جهان معرفی کنید، در سطح جهانی تأثیر می‌گذارد.

از خداوند می‌خواهیم در این مجلس بزرگداشت و تجلیل، توفیق دریافت آموزش‌های کلام‌الله و امامان معصوم (ص) را به ما عطا بفرماید. و السَّلَامُ عَلَیْکُمْ و رحمة الله و بَرَکَاتُهُ.

افتخار قلم زدن برای کودک و نوجوان

در ادامه، سخنرانی کوتاه از پیش ضبط‌شده حجت‌الاسلام بی‌آزار شیرازی (نویسنده و قرآن‌پژوه برجسته) پخش شد. وی در یادبود زنده‌یاد محمود حکیمی گفت:

بسم‌الله الرحمن الرحیم. اولین سوره قرآن درباره خواندن است: «إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» و دومین سوره‌ای که بر پیامبر عظیم‌الشأن اسلام نازل شده، سوره قلم است. برای نشان دادن عظمت آن سوگند یاد می‌کند: «سوگند به قلم و آن چیزی که می‌نویسد.» یکی از کسانی که در عصر ما صاحب‌قلم بودند و قلم

ایشان برای همگان، مخصوصاً نوجوانان و جوانان بسیار مفید و سودمند بود، استاد محمود حکیمی بودند. بنده به سهم خود از جناب آقای دکتر امیرخانی تشکر می‌کنم که در یادبود این نویسنده توانا چنین مجلسی را برگزار کردند. در زمانی که این استاد شروع به نوشتن برای جوانان و نوجوانان کرد، اکثر نویسندگان فکر می‌کردند قلم زدن برای کودکان و نوجوانان کار سبک و بچه‌گانه‌ای است. اما شخصیت والایی مانند علامه طباطبایی با آن مقام علمی، دو کتاب درسی برای مقطع دبیرستان نوشتند. این باعث شد که شاگردان ایشان هم این کار را شروع کنند. ازجمله شهید مطهری که کتاب *داستان راستان* را نوشت و شهید دکتر بهشتی که به سازمان کتاب‌های درسی رفت و بر نگارش کتاب‌های درسی نوجوانان را نظارت کرد. همچنین امام موسی صدر در لبنان بخشی از وقتشان را به تهیه کتاب‌هایی برای مدارس لبنان اختصاص داد. نیز آیت‌الله مکارم شیرازی بخشی از آثار خود را برای نسل جوان نوشت.



یکی از کسانی که در این زمینه فعالیت بسیار خوبی داشت، استاد محمود حکیمی بود. ایشان از همان سنین جوانی، با قلم جالب و در قالب داستان‌های بسیار شیوا و با زبان روز به همگان درس‌های جالبی می‌دادند که جزو نویسندگان *مکتب اسلام* شدند. در کارهای تاریخی ورود کردند و در زمینه تاریخ تمدن اسلامی فعالیت کردند و به

معرفی تمدن اسلامی برای جوانان پرداختند. بنده خیلی دلم می‌خواست که در این مجلس شما شرکت می‌کردم، اما به دلیل مسافرت این توفیق از بنده سلب شد و به همین چند کلمه اکتفا می‌کنم و امیدوارم از اساتید محترم استفاده فراوان ببرید. و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

نویسنده‌ای که تکرار نمی‌شود

در ادامه، دکتر غلامرضا امیرخانی (رئیس سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران) به ایراد سخنرانی پرداخت:



بسم الله الرحمن الرحيم. خیلی مصدع نمی‌شوم. دوست دارم دو بیت از حافظ در وصف حال استاد حکیمی و البته خودم بخوانم. حضرت حافظ می‌فرماید:

شرح مجموعه گل مرغ سحر داند و بس نه که هر کو ورقی خواند، معانی دانست
ای که از دفتر عقل، آیت عشق آموزی ترسم این نکته به تحقیق ندانی دانست

استاد حکیمی را از دو جنبه می‌شود شناخت: اول خلق و خوی ایشان از شوخ طبعی تا آزادمنشی، و تواضع ایشان که برای همه ما بسیار درس آموز بود. گمان نمی‌کنم کسی در جمع ما خاطره تلخی از ایشان داشته باشد. ایشان بهترین و جدی‌ترین مطالب را

با لحنی طنز بیان می‌کرد. خاطره‌ای می‌گفت به ما که: «یک گعده‌ای جلوی یکی از کتاب‌فروشی‌های جلوی دانشگاه داشتیم. عموماً بحث به مباحث سیاسی می‌کشید. بین یکدیگر کُدی را تعریف کرده بودیم که اگر غریبه‌ای آمد، بحث را به سمت کانت و دکارت و ... ببریم. یک روز بحث سیاسی خیلی داغ شده بود. یک مشتری وارد کتاب‌فروشی شده بود و ما هم متوجه حضور او نبودیم و به شدت مشغول بحث سیاسی بودیم. آبدارچی برای متوجه کردن ما می‌خواست کد بدهد، با هیجان می‌گفت: دکارت! دکارت!» و ابیاتی هم که در ابتدای عرایضم ازخواجۀ شیراز خواندم ناظر به همین ویژگی بود.

جنبه‌های دیگر کار استاد را کسانی درک می‌کنند که آثار ایشان را در دهۀ پنجاه و در سنین نوجوانی مطالعه کرده‌اند. ادبیات سرودهای رهایی‌بخش در کتاب‌هایی مانند سوگند مقدس، پیکار سرنوشت و ... نوعی ظلم‌ستیزی و تلاش در راه رهایی و آزادی بشر است. ممکن است این داستان در گینۀ بیسائو رخ داده باشد یا در فیلیپین یا در ایران عصر مغول حتی در ماوراءالنهر و یا در هر جای دیگری. ایشان خیلی باهوش بود. بعد از انقلاب فهمید که دورۀ این داستان‌ها گذشته است و بعد از انقلاب تقریباً از این دست داستان‌ها دیگر ننوشت. بنابراین به سمت نگارش آثار تاریخی، علمی و حتی کارهای مصوری مانند کتاب دیدنی‌های جهان و ... رفت.

تأثیر استاد بر نسل نوجوان و جوان در دهۀ پنجاه تکرارناپذیر است. کسی نمی‌تواند از این ویژگی تقلید کند. در یک مقطع تاریخی، بر اساس حس وظیفه‌شناسی، دست به چنین کاری زد و این حس وظیفه‌شناسی ایشان در تمام عمرشان ساری و جاری بود. به همین دلیل، بلافاصله بعد از انقلاب در سال ۵۸ وقتی شهید باهنر ایشان را می‌بیند، به ایشان اجازه نمی‌دهد که برای تحصیل در مقطع دکترا به اروپا بازگردند و از ایشان خواهش می‌کند که برای تألیف کتب درسی همکاری کند. یکی از مهم‌ترین کتاب‌های درسی، کتاب‌های تاریخ و جغرافیاست. شهید باهنر و شهید رجایی از ایشان خواهش می‌کنند و استاد حکیمی کار بزرگی انجام می‌دهد. ایشان می‌فرمود که حدود دوازدهم مهر سال ۵۸ کتاب‌های درسی جدید با تألیف ایشان که زحمت بسیاری کشیده بودند، توزیع شد. با تلاش‌های شبانه‌روزی این مهم را به سرانجام رسانده بودند. همان‌طور که آقای کاموس فرمودند، آقای حکیمی اهل تولا و تبرّی بودند. به یک‌سری افراد بسیار علاقه‌مند بودند. به مرحوم مهندس بازرگان خیلی علاقه داشت. ایشان را با لفظ حاج مهدی یاد می‌کرد. شهید بهشتی و مطهری و باهنر و دکتر شریعتی را بسیار دوست می‌داشت. ضمناً به دو نفر خیلی علاقه داشت: شهید مجید حداد عادل و شهید سید کاظم موسوی که بسیار شیفته منش و رفتار این دو بزرگوار بود. از بعضی افراد

هم به شدت متنفر بود و در رأس آنها از پهلوی پدر و پسر، بسیار تنفر داشت. استاد حکیمی همواره با اتوبوس و مترو تردد می‌کرد. یک بار برای ما بازگو می‌کرد که در اتوبوسی نشسته بودم، دیدم یک آقای می‌گوید: «ایران رضاشاه دیگری لازم دارد.» ایشان همیشه با عصبانیت این خاطره را تعریف می‌کرد و می‌پرسید: چرا باید اصلاً چنین حرفی زده شود؟! می‌دانید در داستان‌هایی از عصر رضاشاه گوشه‌ای از جنایت‌های این دوره را نوشته است.

نکته دیگر ارادت و شیفتگی ایشان به اهل بیت علیهم السلام بود. ضمناً به شدت با بهائیت و وهابیت سر عناد داشت. در جایی خواندم از هانری کربن - که رسماً هیچ وقت مسلمان و شیعه نشد، اما همه عمر خود را در راه تاریخ اسلام و فلسفه اسلام و شیعه گذاشت - پرسیدند: شما که مسلمان نشده‌اید، اما ذکر شما به عنوان یک مسیحی چیست؟ هانری کربن تأملی می‌کند و می‌گوید: ذکر من هم «قال الباقر و قال الصادق» است؛ گویا این مطلب را آقای دینانی مطرح کرده‌اند. خوشحالم از این جمع عزیزی که حضور پیدا کردند. تشکر ویژه‌ای از خانواده استاد و آقازاده‌های ایشان، همسر محترم و دخترخانم ایشان دارم.

داستان‌های ایشان از محبوب‌ترین بخش‌های مجله مکتب اسلام بود

در بخش دیگری از این مراسم حجت‌الاسلام فرج‌اللهی (مدیرمسئول مجله درس‌هایی از مکتب اسلام) با بیان خاطراتی از همکاری خود با زنده‌یاد محمود حکیمی گفت:



او نویسنده‌ای بود که عقاید اسلامی را در قالب داستان به نسل جوان آموزش داد. در برابر عظمت استاد حکیمی، خودم را آدم کوچکی می‌دانم. تا آنجا که به یاد دارم ایشان هرگاه به دفتر مجله می‌آمدند، اگر مشکلی پیش می‌آمد می‌فرمودند: با دعا درست می‌شود، ان شاء الله که درست می‌شود. این نگاه آرام، ایمان‌محور و امیدوارانه، ویژگی ثابت او بود.

فرج‌اللهی با اشاره به سابقه آموزشی زنده‌یاد حکیمی افزود: استاد مدتی در قم برای طلاب زبان انگلیسی تدریس می‌کرد و در کنار آن، آثار داستانی و فرهنگی متعددی می‌نوشت. در مجله مکتب/اسلام که بیش از ۶۵ سال در ایران منتشر شده و یکی از ماندگارترین مجلات مذهبی کشور است، داستان‌های ایشان از محبوب‌ترین بخش‌های نشریه بود. این آثار حتی در کشورهای اروپایی از جمله سوئیس خواننده و مشترک داشت. ما مرتب از خارج تماس‌هایی دریافت می‌کردیم که از داستان‌های ایشان تشکر می‌کردند و آنها را می‌ستودند.

گاه در دفتر مجله، همراه استاد کلانتری به دیدارمان می‌آمدند. حضورشان برای ما واقعاً دلگرم‌کننده بود. داستان‌های استاد حکیمی را می‌توان در چند کلمه خلاصه کرد: بازنویسی ایمان، فرهنگ اسلامی و عقاید شیعه در قالب داستان. او توانست با زبانی ساده و مؤثر، مفاهیم عمیق دینی را به نسل نوجوان منتقل کند؛ نسلی که بعدها بسیاری از آنان مسیر زندگی خود را از همین نوشته‌ها الهام گرفتند.

مدیرمسئول مجله مکتب/اسلام با یادآوری خاطره‌ای از یکی از وزیران اسبق فرهنگ و ارشاد اسلامی گفت: آقای حسینی، وزیر وقت ارشاد، در یکی از دیدارها گفتند: زمانی که در کرمان دانشجوی بودم، داستان‌های استاد حکیمی را در مکتب/اسلام می‌خواندم و این نوشته‌ها واقعاً بر من اثر گذاشت. حکیمی با زبان قصه توانست بسیاری از جوانان را به مسیر صحیح هدایت کند و این هنر بزرگی است.

بیان مفاهیم اسلامی در قالب داستان به‌ویژه برای نوجوانان بسیار تأثیرگذار است. وقتی نکته‌ای در قالب روایت بیان می‌شود، در ذهن می‌ماند و اثرش تا آخر عمر ادامه دارد. استاد حکیمی این شیوه را به‌خوبی درک کرده بود و در تمام آثارش از آن بهره می‌برد. او با اشاره به همکاری دیرینه حکیمی با مجله مکتب/اسلام خاطرنشان کرد:

ایشان تا سال‌های پایانی عمر نیز همچنان برای مجله مقاله می‌نوشتند. مقالات را گاه از کتابخانه ملی یا جاهای دیگر با فکس برای ما می‌فرستادند. همه نوشته‌هایشان را با دقت بایگانی می‌کردم. از زمان مرحوم داوود الهامی تا سال ۷۹ که مدیریت مجله به من رسید، هیچ مقاله‌ای از استاد بی‌پاسخ نماند و همه چاپ شد. هر ماه تمام مقالات را در پاکت جداگانه نگه می‌داشتم. یادگاری ارزشمند از نویسندگانی که

با ایمان و عشق قلم می‌زدند.

استاد محمود حکیمی نویسنده‌ای برجسته و معلمی مؤمن بود. خداوند روحش را شاد کند و ما را یاری دهد تا راه او را ادامه دهیم. او به ما آموخت که با زبان داستان نیز می‌توان ایمان را تعلیم داد و حقیقت را زنده نگاه داشت.

انسانی بسیار انسانی

در ادامه، استاد علی بهرامیان (پژوهشگر تاریخ اسلام و معاون علمی مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی) در یادبود زنده‌یاد محمود حکیمی گفت:



با نام و یاد خداوند متعال. خدمت حضار گرامی، استادان بزرگوار و خانواده مرحوم استاد حکیمی سلام عرض می‌کنم. در یک سال گذشته، غیبت ایشان واقعاً محسوس بود. در دیدارهای مکرر با دکتر امیرخانی، همواره ذکر خیر ایشان هست. جای مسرت و توفیق برای بنده است که بخواهم در مورد ایشان عرضی داشته باشم. خوشبختانه در حیات ایشان کتابی به همت جناب کاموس منتشر شد که یادنامه‌ای از ایشان است. بنده چند صفحه‌ای هم در آن یادنامه نوشتم و خیلی موردتوجه مرحوم حکیمی واقع شده بود. عنوان مطلب بنده «انسانی بسیار انسانی» بود؛ یعنی آن چیزی که از آقای حکیمی در مدت سی و اندی سال که در خدمت ایشان بودم، متوجه شدم. واقعاً ایشان همه‌چیز را از این منظر می‌دیدند و حتی علایق دینی و

مذهب و قلمی خود را نیز بر همین اساس قرار داده بودند. از هر چیزی که غیرانسانی بود، گریزان می‌شد. بالعکس هر چیز انسانی او را به وجد می‌آورد.

دو نکته برای بنده به‌عنوان نوجوانی که آن زمان، در کتاب‌فروشی سیروس در چهارراه مخابراتالدوله با برادران افجه‌ای، ایشان را ملاقات کردم، بسیار جالب بود. استاد حکیمی بسیار بی‌آلایش بود. اصلاً غروری در ایشان دیده نمی‌شد و وسعت اطلاعاتشان بی‌نظیر بود. ایشان دائم در حال مطالعه بودند و حتی مجلات قدیمی را هم مطالعه می‌کردند. مرسوم نبود کسی مجله‌نگین دهه‌ی چهل را بخواند. ایشان تمام مجلدات آن را می‌گرفتند و می‌خواندند. دائم در حال افزایش اطلاعات خود بودند و به معلومات سابق خود اکتفا نمی‌کردند.

از ویژگی‌های متعالی دیگر استاد حکیمی همت بلند ایشان بود. واقعاً همت بلندی داشت. سعی می‌کرد تا جایی که ممکن است همواره بیاموزد و بخواند و تا جایی که ممکن است تعلیم و تألیف کند. در کتاب هزار و یک حکایت تاریخی که از نزدیک شاهد تدوین آن بودم، حتی در انتخاب حکایت‌ها نیز از خط سیر مشخصی تبعیت می‌کردند. انگار خواننده‌ی این حکایت‌ها، یک دوره تاریخ را مطالعه می‌کند.

دیگر ویژگی بارز ایشان اخلاص در کارها بود. زمانی که شاید دیانت ورزیدن موجب افتخار نبود، اهل دین و تشیع بودند. زمانی که احساس کردند داستان‌هایشان می‌تواند در مردم تأثیرگذار باشد، به داستان‌نویسی روی آوردند. زمانی که حس کردند تأثیر داستان‌هایشان کم شده، سراغ نویسندگی در حوزه‌ی دیگری رفتند. همان راه بی‌ریایی را ادامه دادند. همه می‌دانستند اگر آقای حکیمی نماز می‌خواند، از روی اخلاص است. اگر به اهل بیت (ع) علاقه‌ای دارد، از قدیم این علقه وجود داشت و الآن هم همواره این علاقه به اهل بیت (ع) در ایشان به شکل بارزی وجود داشت. من خاطره‌ای از ایشان دارم: «در اوایل دهه‌ی شصت با استاد حکیمی در خیابان انقلاب قدم می‌زدیم. دستفروشی اثر جزوه‌مانندی از مرحوم فریدون آدمیت به نام «آشفستگی در فکر تاریخی» می‌فروخت. قسمتی از این جزوه، انتقادات بسیار سختی به مرحوم بازرگان در مورد مقاله‌ای که ایشان در میزبان نوشته بودند، مطرح کرده بود. در حال رفتن به سوی انجمن اسلامی مهندسین بودم. هنگامی که بدانجا رسیدم، این جزوه را به مرحوم بازرگان نشان دادم و [ایشان] گفتند: تاکنون ندیده‌ام. گفتم: در مورد شما مطلب تندی نوشته شده است. ایشان نگاهی کرد و گفت: بعداً می‌بینم. هفته بعد من را صدا کردند و آقای حکیمی هم حضور داشتند. جزوه را به من پس دادند. از مهندس بازرگان پرسیدم: چطور بود؟ ایشان گفت: درست گفته است!»

می‌خواهم بگویم استاد حکیمی به این دلایل به مرحوم بازرگان علاقه‌مند بود. یک

کسی مطلبی به این تندی در نقد ایشان نوشته بود، ایشان تأیید کرد و هیچ تعصبی نداشت. آقای حکیمی به چنین شخصیت‌هایی علاقه داشت. کسانی که از نقد نهراسند و در کار خود مخلص باشند. حتی علاقه ایشان به مرحوم بازرگان نیز بی حد و حصر نبود. این جنبه همیشه در ایشان آموزنده بود.

نکته دیگری که می‌خواهم تأکید کنم، ایران دوستی استاد حکیمی بود. این ویژگی نیز از حقیقت جویی ایشان برمی‌آمد. آقای حکیمی واقعاً ایران دوست بود. تاریخ را خوب خوانده بود. اگر راجع به امیرکبیر می‌نوشت، به دلیل علاقه‌اش به ایرانی بود که از چشم امیرکبیر می‌دید؛ یعنی ایران پیشرفته و موفق. همیشه در این زمینه، احساس مسئولیت می‌کرد.

درباره استاد حکیمی سخن بسیار است و خاطراتی که بنده در ذهن دارم. باید اینها را جمع‌آوری کرد و نوشت. خوشبختانه به همت آقای امیرخانی خاطرات ایشان جمع‌آوری شده است. به‌رحال ایشان یک اطلاعات بسیار وسیعی هم از محله‌ها و هیئت‌های مذهبی، مداحان و واعظان جنوب تهران داشت که ذی‌قیمت بود. بیش از این زحمت نمی‌دهم. خدمت خانواده محترم ایشان مجدد تسلیت عرض می‌کنم و ما را در غم خود شریک بدانند و به روح پُرفروش ایشان درود و صلوات می‌فرستم.

محمود حکیمی از قصه تا آگاهی

در ادامه، محسن کاظمی (نویسنده و پژوهشگر تاریخ معاصر ایران و از فعالان عرصه خاطره‌نگاری و تاریخ شفاهی) در یادبود محمود حکیمی چنین گفت:



دوستان عزیز! اهل قلم و فرهنگ! امروز در جمعی گردآمده‌ایم که بوی کتاب، بوی خاطره، و بوی سال‌های رشد و آگاهی می‌دهد؛ در گرامیداشت نویسنده‌ای که نامش با صداقت، تعهد و عشق به نسل جوان گره خورده است: زنده‌یاد محمود حکیمی.

اجازه بدهید از احساسی ساده آغاز کنم: نام محمود حکیمی برای بسیاری از ما بوی روزهای نوجوانی می‌دهد؛ روزهایی که کتاب‌هایش، نه فقط ما را به «تاریخ» می‌بردند، بلکه تاریخ را هم به «خود» ما باز می‌گرداندند. او نویسنده‌ای نبود که تنها روایت کند، می‌خواست تربیت کند، و شاید راز ماندگاری‌اش در همین باشد که او از تاریخ برای تربیت انسان سود می‌جست.

حکیمی از آن دست نویسندگانی بود که با قلم خود، نه فقط قصه نوشت، بلکه جهان‌بینی آفرید. او باور داشت که ادبیات کودک و نوجوان تنها برای سرگرمی نیست، بلکه برای «ساختن انسان آگاه» است. و چه رسالتی از این والاتر که ذهن و دل نوجوان را با تاریخ، عدالت و حقیقت پیوند دهد؟

حکیمی کوشید تاریخ را نه به‌عنوان رشته‌ای از وقایع و نه به‌عنوان فهرستی از جنگ‌ها و برآمدن و برکشیدن پادشاهان، بلکه به‌مثابه «داستانِ انسان» و «جریان آگاهی و بیداری اجتماعی» روایت کند. مواجهه او با تاریخ، مواجهه از درون بود و نیز از نگاه مردمی که در جست‌وجوی آزادی و عدالت‌اند. او از «تاریخ رسمی» عبور کرد و به تاریخ مردم پرداخت؛ به کسانی که در حاشیه‌اند اما جان ماجرا را در دل دارند. او تاریخ را از زاویه انسان‌های کوچک مؤمن به تغییر می‌نوشت، همان‌ها که معمولاً در کتاب‌های رسمی جایی ندارند. او درواقع تاریخ را برای نوجوان بازآفرینی می‌کرد تا به او بیاموزد که در هر زمانه‌ای می‌توان نقش داشت، می‌توان ایستاد و «بودن» را معنا کرد. او از زبان قصه و زندگی‌نامه برای انتقال مفاهیم تاریخی استفاده می‌کرد تا ذهن کودک به‌جای حفظ رویداد با معنا و پیام آشنا شود.

در دهه‌های ۱۳۵۰ و ۱۳۶۰، آثار حکیمی بخشی از جریان ادبیات متعهد به انقلاب و عدالت بود. نگاه او به تاریخ، اخلاق‌مدار و انسان‌گرایانه بود، به‌ویژه در روایت تاریخ صدر اسلام، زندگی ائمه و قهرمانان ملی. او برخلاف روایت رسمی خشک، کوشید تاریخ را از منظر «انسان درگیر ارزش‌ها» بازگو کند. محمود حکیمی از نویسندگانی بود که به‌جای فاصله گرفتن از واقعیت جامعه، به قلب آن رفت. او معتقد بود که ادبیات باید متعهد باشد، نه شعاری، و بلکه ریشه‌دار در وجدان تاریخی مردم. سبک و نثر او ساده، پرتحرک و درعین‌حال هنرمندانه است؛ بین روایت مستند و داستانی در نوسان است. بهره‌گیری از گفت‌وگو، حس ماجراجویی، و عنصر قهرمان‌سازی، در خدمت آشنایی کودک با تاریخ ملی و دینی قرار دارد. به عبارتی او

با نثری روان و گفت‌وگومحور، تاریخ را به زندگی نزدیک می‌کرد. نوجوانی که کتاب او را می‌خواند احساس نمی‌کرد دارد «درس تاریخ» می‌گیرد، بلکه در مسیر کشف معنا همراه قهرمان می‌شد.

او در یکی از گفت‌وگوهایش جمله‌ای دارد که به گمان من چکیده نگاهش است: «تاریخ، فقط دانستن گذشته نیست؛ تاریخ، راهی است برای شناخت مسئولیت امروز.» این جمله برای ادبیات کودک و نوجوان بی‌نظیر است چون نشان می‌دهد نویسنده تاریخ را نه در خدمت روایت، بلکه در خدمت تربیت «انسان مسئول» به کار می‌گیرد. بسیاری از نویسندگان پس از انقلاب از الگوی او در روایت تاریخ بهره برده‌اند.

نکته دیگر در نگاه اخلاقی و انسان‌گرایانه اوست. در همه آثارش، ردی از اخلاق انسانی، عدالت‌خواهی و مهرورزی می‌توان دید. او حتی وقتی از جنگ و انقلاب می‌نوشت، از خشونت نمی‌گفت؛ از آدم‌ها می‌گفت؛ از امید، از ایمان، از پایداری. شخصیت‌هایش قهرمانان دست‌نیافتنی نیستند، انسان‌هایی معمولی‌اند که در موقعیتی خاص، تصمیمی بزرگ می‌گیرند. در این معنا، حکیمی یک «مربی خاموش» بود، کسی که با داستان تربیت می‌کرد بی‌آنکه شعار دهد.

محمود حکیمی از نسل نویسندگانی بود که بنیان ادبیات متفکرانه برای نوجوان را در ایران بنا نهادند. اگر امروز در ادبیات کودک ما مفهوم «آگاهی تاریخی» جا افتاده است سهم بزرگی از آن از قلم اوست.

از خلال نوشته‌هایش می‌توان ردّ ارزش‌هایی را دید که هنوز به ما الهام می‌دهد: احترام به انسان ناشی از شناخت ریشه‌های تاریخی و ایمان به آینده است. او با روایت تاریخ، درواقع آینده‌نگاری می‌کرد، آینده‌ای که نوجوان امروز باید بسازد.

حکیمی آرمان‌گرا بود، اما نه از نوعی که در خیال‌ها گم می‌شوند. آرمان‌گرایی او زمینی و اخلاقی بود. با قلمی تربیتی و نگاهی ادبی می‌کوشید نسلی بسازد که تاریخ را نه به‌عنوان گذشته، بلکه به‌عنوان وظیفه بفهمد. در مجموعه‌هایی چون «پیشگامان آزادی» یا «پیشگامان دینی»، چهره‌هایی را برگزید که هر کدام تصویری از مسئولیت، شجاعت و ایمان بودند. او در بازآفرینی زندگی امیرکبیر، سید جمال‌الدین اسدآبادی و دهها شخصیت دیگر در جست‌وجوی یک معنا بود: انسان بیدار.

در هزار و یک حکایت تاریخی، ذوق انتخاب و دقت تربیتی‌اش آشکار است. او حکایت‌هایی را برمی‌گزید که هر کدام در ظاهر روایت ساده‌ای از گذشته‌اند، اما در باطن، تذکری اخلاقی و انسانی دارند. حکیمی می‌دانست نوجوان در پی اطلاع نیست در پی الگوست و از همین روزه وارد می‌شد تا وجدان خاموش را بیدار کند. او به

جوان نشان می‌داد که تاریخ، صحنهٔ آزمون است و انسان، مسئول در برابر حقیقت. در آثار حکیمی، کشمکش‌های درونی و بیرونی، همگی در خدمت یک جریان‌اند: جریان اصلاح و تربیت. قهرمانانش با خود و با جامعه درگیرند، اما مقصدشان یکی است: رسیدن به نیکی، عدالت و ایمان. از همین روست که آثارش، با وجود گذر زمان، هنوز خواندنی‌اند. چاپ‌های مکرر و تیراژهای بالا تنها آمار نیستند، نشانهٔ پیوند میان مؤلف و نسلی هستند که در پی معنا بود؛ نسلی که در میان کتاب‌های او «خودِ آرمان‌جو» را می‌یافت.

حکیمی تاریخ را میدان نبرد اندیشه‌ها می‌دید و می‌کوشید نوجوان ایرانی بداند چرا باید در این میدان جانب آزادی، ایمان و آگاهی را بگیرد. لذا او تنها یک نویسندهٔ تربیتی نبود؛ او یک ستم‌ستیز فرهنگی بود. او در برابر طاغوت، در برابر اندیشه‌های مادی‌گرایانهٔ چپ، در برابر سلفی‌گری تکفیری خشک و بی‌روح ایستاد اما با سلاح قلم. نقدهایش نه از کینه که از عشق می‌آمد - عشق به انسان و حقیقت. در همهٔ آثار وی، یک عنصر همچون شریان پنهان جاری است: عشق. عشق به معبود، عشق به پیامبر و خاندانش، و عشق به انسان. در جهان حکیمی، تربیت بی‌عشق ممکن نیست، و دانستن بی‌دغدغهٔ انسان، دانستنی بی‌ثمر است. او تاریخ را آینهٔ محبت می‌کرد تا انسان را از بی‌تفاوتی برهاند. شاید امروز که از او یاد می‌کنیم بهتر درک کنیم که رسالتش تنها نگارش نبود، بلکه هدایت نسلی بود به سوی درک خود، در آینهٔ تاریخ و ایمان. نسل‌های بسیاری با کتاب‌های او بزرگ شدند، و این شاید بزرگ‌ترین پاداش برای یک نویسنده باشد: اینکه آثارش در ذهن نسل‌ها زندگی کند. او معلمی بود که به جای درس وقایع، درس وجدان می‌داد. و چه زیباست اگر نسل امروز هم دوباره به صدای آرام و استوار او گوش دهد صدایی که از دل تاریخ می‌گوید: «تاریخ را بخوان، نه برای گذشته، بلکه برای آنکه انسان بهتری شوی.»

در پایان، اگر بخواهم در یک جمله سهم محمود حکیمی را در فرهنگ ایران خلاصه کنم، می‌گویم: او به ما یاد داد که تاریخ را می‌توان با عشق روایت کرد؛ و عشق را می‌توان در قالب تاریخ به نسل آینده سپرد. قلم او در خدمت حقیقت بود، و حقیقت در خدمت انسان. استاد حکیمی! شما از میان ما رفته‌اید، اما در ذهن و زبان کودکان این سرزمین، هنوز سخن می‌گویید ... روحش شاد و راهش روشن باد.

همواره معلم

در ادامه، احمد مسجدجامعی (قائم مقام مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی) در یادبود محمود حکیمی گفت:



بسم الله الرحمن الرحيم. نکات بسیاری دوستان گفتند؛ اما من می خواهم بگویم ایشان تربیت معلمی بود. معلمی ویژگی عجیبی در زندگی استاد حکیمی بود. واقعاً سرنوشت تلخی هم در کشور ما دارد. نفس اینکه اسم قدیمی ترین مرکز آموزش عالی کشور را رسماً عوض کنند، خیلی تلخ است. من عضو هیئت امنا بودم و بارها به این مسئله اعتراض کردم و اشکالی ندارد اینجا مطرح کنم. گفتم: معلم بد است یا تربیت؟ شما با کدام مسئله دارید؟ معلم قابل دفاع نیست یا تربیت؟

وی در مورد فعالیت معلمی محمود حکیمی افزود:
او در همه عمرش معلم بود. این معلمی هم در کشور ما واقعاً تجربه و سابقه عجیبی است. قبل از مشروطیت و بعد مشروطه و بعد هم انقلاب اسلامی؛ دغدغه پیشرفت همواره مسئله مهمی بود. منهای پیشرفت، هیچ اتفاق بزرگی نمی افتد. حیف است که ایران منشأ اتفاقات بزرگ در عالم نباشد. ایرانیان چقدر به این مسئله بها می دادند؟ همین دانشکده تربیت معلم در سال ۱۲۹۷ ش. در اوج جنگ جهانی اول، راه اندازی شده است. برای ایرانیان پیشرفت مهم بوده، آموزش مهم بوده، و چون آموزش مهم بود، تعلیم و تربیت هم مهم بود و چون تعلیم و تربیت مهم بود، معلم هم مهم بوده است. در همین تهران، مدرسه ای هست که امیدوارم حفظ شود،

مدرسه بزرگی نیست. مدرسه‌ای معمولی است. این مدرسه در شهریور ۱۳۲۰ افتتاح شد؛ یعنی در شهریور ۱۳۲۰ که ایران که از شمال و جنوب و شرق و غرب اشغال شده بود، چراغ دانایی و چراغ علم در آن شرایط خاموش نشده بود. خیلی مسئله مهمی است.

آقای ندوشن یک پاره‌آجر در منزل نگهداری می‌کردند البته من پاره‌آجر می‌گویم. پاره‌آجری که قوت مردم آن دوران بود. نانی که مردم در آن زمان می‌خوردند، مقداری جو، خاک آره، خاک رُس و ... بود. در این شرایط که تهران مرکز پناه دادن به دیگران بود، مدرسه افتتاح می‌شود؛ اما این معنا و مفهوم گم شد. در نظرسنجی‌های مختلف، معلمان بالاترین جایگاه اجتماعی را داشتند. بعد از انقلاب هم نخست‌وزیر و استاندار و ... شدند. الان چطور؟ با این نظام آموزشی، با این گزینش‌ها، با مقابله با پرسشگری و با این عدم آشنایی با تاریخ، چه اتفاقی افتاده است!

آقای حکیمی هیچ‌گاه این راه را رها نکرد. آقای حکیمی دوستان بزرگی داشت. هیچ‌وقت دنبال هیچ شغلی غیر از معلمی نرفت. می‌توانست شغل دیگری انتخاب کند. در همین معلمی هم به دنبال مدارس صاحب‌نام و ویژه نبود. مدرسه نابینایان خزائلی را برگزید. انسان یعنی همین آقای حکیمی. انسان یعنی در بهترین شرایط هم معلمی را رها نکند. در معلمی هم مدرسه نابینایان خزائلی را انتخاب کند. احترام به انسان، یعنی این انتخاب‌های برجسته آقای حکیمی. یکی از دوستان نامه‌ای به ایشان نوشته بود که می‌خواهم رادیو بسازم. دانش‌آموز کلاس اول راهنمایی بود. ایشان جواب داده: برای ساختن رادیو چه کارهایی لازم است؟ یعنی معلمی برای ایشان صرف شغل نبود، محملی برای همدلی، کمک و پیشرفت جامعه بود.

کتاب‌های ایشان هم جنبه معلمی و آموزشی دارد. در کتاب‌های ایشان هم وجه آموزشی غالب است. کتاب تاریخ تمدن و دیگر کتاب‌های ایشان هم همین ویژگی را دارد.

مسجدجامعی در ادامه با تأکید بر روحیه ایران‌دوستی محمود حکیمی گفت: ایران‌دوستی بر ارکانی استوار است؛ ایران یعنی زبان فارسی. یکی از عناصر مقوم ایران یا شاید مهم‌ترین عنصر آن، زبان فارسی است. آقای حکیمی نسبت به این زبان وفادار بود و این مسئله مهمی است. این را باید در نسبت با دوره‌ای که ایشان آثارش را منتشر می‌کرد دید. قبل از انقلاب، مرحوم بهشتی از ما خواست نشریه‌ای برای دانش‌آموزان تدوین کنیم. برای این کار، کتاب‌های دانش‌آموزی،

کتاب‌های قصه، کتاب‌های مربوط به مدارس و کمک‌درسی را می‌خواندیم. فرم‌هایی داشتیم و در این فرم‌ها ویژگی اثر و پیشنهادات را می‌نوشتیم. در آن دوره ما نویسنده‌ای مانند آقای حکیمی، پایبند به درست‌نویسی زبان فارسی، در بین نویسندگان حوزه دینی نداشتیم. این را تقریباً عام می‌گویم. من محمد قاضی را نمی‌گویم. در بین این طیف نویسندگان نداشتیم. آقای حکیمی در زبان فارسی به قواعد فارسی‌نویسی درست پایبند بود. ضمن اینکه آثار ایشان را باید در زمانه خودش دید. آن سال‌ها راجع به الجزایر می‌نوشت. درباره فلسطین می‌نوشت که در آن فضا بسیار ضروری و پرمخاطب بود. بسیاری از آدم‌های نسل ما مجله مکتب اسلام را به خاطر نوشته‌های آقای حکیمی می‌خواندند. حتی آقای مطهری هم مجله را به خاطر آقای حکیمی می‌خواند. [یک بار] آقای حکیمی با تواضع و ادب تمام به دفتر آقای مطهری می‌رود که مقاله درس‌هایی از نهج‌البلاغه را تحویل بگیرد و به قم ببرد که چاپ شود. آقای مطهری می‌گوید: مقاله هنوز تمام نشده است. ایشان منتظر می‌ماند تا مقاله تمام شود. بعد از اتمام مقاله، شهید مطهری برای اینکه نکته‌ای را به هیئت تحریریه گوشزد کند به آقای حکیمی می‌گوید: این کسی که در مکتب اسلام می‌نویسد و نامش حکیمی است، مطالب خوبی می‌نویسد. این نکته را به دوستان هیئت تحریریه بگو! آقای حکیمی خود را معرفی می‌کند. این را در فضای خودش تصور کنید. ایشان هر پنج‌شنبه به دفتر آقای مطهری در دانشکده الهیات مراجعه کند تا یادداشت ایشان را بگیرد. این تواضع عجیبی است. این تواضع به این دلیل است که آدم بزرگ دیده بود. ما آدم بزرگ ندیده‌ایم. آدم‌های بزرگ رو به افزایش نیستند. ملاک تعداد دکترها و مهندسان و به قول آقای اقلیدی، استادها و اینها نیستند. آدم بزرگ در علم و در خویشنداری بزرگ می‌شود. ایشان همه اینها را تجربه کرده بود. بچه لب خط بود. چه کسانی را دیده بود؟ آدم تا آدم نبیند، آدم نمی‌شود. اصل تربیت این است که الگویی داشته باشید. معجزه پیامبر (ص) بیشتر امیرالمؤمنین (ع) است تا قرآن. قرآن را سر نیزه هم می‌شود دید. آن دوره‌ای که آقای حکیمی زیست می‌کرد، دوره بزرگان بود. در ادبیات و دین و حوزه و ... این ویژگی بود. ایشان توفیق و ادب و تواضعی داشت که مورد توجه قرار گرفت. این نکته در زندگی آقای حکیمی که بنده را بسیار جذب می‌کند، همین است که هیچ پستی را به معلمی ترجیح نداد. هیچ مقامی را بالاتر از معلمی ندانست. هیچ کتابی را بالاتر از آموزش نسل جوان قرار نداد. انگار در ذهنش بود که معلم خیلی شأن بالایی دارد. واقعاً هم شأن بالایی دارد؛ اما خب ما معلم را قراردادی کرده‌ایم؛ یعنی این ما هستیم

که باید بگوییم که معلم کیست؟ ایشان مرید کسی نبود، اما جوانمرد بود. بسیار شخصیت شیرینی داشت.

ویژگی دیگر، علاقه ایشان به اهل بیت (ع) بود که جزو هویت ایرانی است. در سالی که مقام رهبری آن سال را به نام حضرت علی (ع) نام‌گذاری کردند، غیرمسلمان‌ها درباره امیرالمؤمنین ۱۱۰ اثر موزه‌ای هنری ارائه کردند که آثار بسیار متفاوتی بود؛ تمثال‌هایی با الهام از حضرت مسیح و هنرهای یونان باستان و ... از شمایل حضرت علی نگارگری کرده بودند. ما جایزه‌ای به استاد حکیمی دادیم که ایشان را منقلب کرد. ایشان کم جایزه نگرفته بود، اما این جایزه ایشان را منقلب کرد. جایزه‌ای با عنوان «خادم عاشورا» که راجع به امام حسین (ع) بود و معتقد بودند «این بهترین جایزه‌ای است که من گرفته‌ام».

محمد حکیمی (فرزند زنده‌یاد محمود حکیمی)

بسم الله الرحمن الرحيم. فصل مشترک دوستان پدر، اسلام، اهل بیت (ع) و ایران بود. دوستانی را که می‌بینم در اینجا حضور دارند، همه در این فصل مشترک‌اند. از همه به‌ویژه جناب امیرخانی که زحمت بسیاری کشیدند، تشکر می‌کنم. مسئولیت بنده بود که از طرف خانواده، از دوستانی که تشریف آورده‌اند جناب آقای مهدی‌پور، جناب آقای فرج‌اللهی، جناب آقای دعوتی که از راه دوری آمدند، تشکر کنم و امیدوارم عمر طولانی داشته باشند. خیلی ممنون و متشکرم.



در ادامهٔ این مراسم از چاپ جدید کتاب سرود رهایی، تاریخ شفاهی محمود حکیمی، اثر دکتر غلامرضا امیرخانی رونمایی شد. این کتاب نخستین بار در سال ۱۴۰۰ و سپس در سال ۱۴۰۴، برای بار دوم، از سوی سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران چاپ شد. در پایان، تالار کودک و نوجوان این کتابخانه با حضور مهمانان، به نام زنده‌یاد «محمود حکیمی» نام‌گذاری شد.

